

ناس من ابائنا و اخواننا و آبرقائنا و انیر بصم فقهه فی الدین و انه خریر شرید من مواسا و صیاعا و اذود
الینافان لم یکن هو فقهه فی الدین سنفقهم فقال بنی یامعشر قریش لستم من اولیعتن الله علیکم من
یضرب رقابکم بالسیف علی الدین قد استحق ذلک قلبه علی الایدان قالوا من هو یا رسول الله فقال
ابوبکر من هو یا رسول الله و قال عمر من هو یا رسول الله فان هو حاصف النعل کان اخصی علیا بعدک
بخصفها حال ثمود و روز حدیبیه بمعی شریکین بود آنان از راه من تیس بن عمرو بن نفیره
عرض کردند که جمعی از اولاد برادران غلامان مالک از راه من شایع باز تخته زدوها آمدند و آنان از راه
دوشی در دین نیستانین شمار با و این ذاتا آنان تطهیر دین بود بخدمت لیس پیغمبر بانا فرمود ای گروه
قریش بازمانید از تمایل خود و الاسترو و غیبت صادر شما کنی که از دینای آنان شیرینند بده شما بشوق
خدا استخوان کرده باشد دل و را بر زبان او صحابه کلهم عرض کردند ای پیغمبر آن تمن بالیمان قاتل کفایت
لیس ابوبکر گفت آن ممن قاتل کفایت و عمر گفت آن شخص ممن قاتل کفایت و منافقین کفایت لیس پیغمبر
در جواب اینها فرمود که آن شخص ممن بالیمان قاتل دوزخه نسل منست و یاتا که او علی بود بنانین پیغمبر است
و در جامع الاصول از سنن ابوداؤد و از ترمذی و از نسائی همین روایت
ثبت کرده و از صحیح بن السماع الستة نیز این روایت را ضبط نموده در مسند احمد مثل بطریق
روایت کرده فقال هم النبی یامعشر قریش ترکوا هذا الکلام و الا لا یعتن الیکم رجلا منکم ممنخر الله
قلبه للایدان لیضرب رقابکم فی الدین قالوا یا رسول الله هی یا بکر قال لا قالوا هو عمر قال
لا و لکن الذی فی البیت یخصف نعلی فراؤه عیا یخصف نعله و احمد بعد این بالاسان
از سب خدای روایت دیگر کرده که مخاطب بصحاب پیغمبر فرموده فیکون یقاتل علی و یل لقران کما قانت
علی تنزیله فقال ابوبکر انما هو یا رسول الله قال لا قال عمر انما هو یا رسول الله قال لا و لکن الذی یخصف
النعل یعنی ای صحاب و شما کسی هست که قتل مشرکین بنا فقین تاویل قرآن میکند چنانچه من قاتل
مشرکین کردم بر تنزیل قرآن پس گفت ابوبکر آن شخص منم پیغمبر فرموده لیس عمر گفت آیا آن شخص منم
پیغمبر فرموده لیس پیغمبر فرموده او ناصف النعل است یذند که او علی بود در کتاب استیعاب
بعد جمع همین قسم احادیث از مطلب بن عبدالله روایت کرده ان رسول الله صخاطب قوم نقیف لما
انقوه و قال لتسلن او ارسل الیکم رجلا منی و مثل و مثل روحی علی روایات فیضرب رقابکم

و یا سر فرساید و یا خذ انما لکم فقال عمر و الله ما تمیت الامم من غیر ذلک لیه و کنت اقدم
صدرا لعله یقول هدهذا فاقبل علی فقال هوهذا یعنی تحقیق حضرت رسول خطاب کرد تو را حقیقت است و تمیز
آمدند زو پیغمبر و فرمود با بنی امی تو را حقیقت است این شرکین بر آئینه اسلام بیاید یا میفرساید سو شامه پر از حرم
یا مثل خودم و مثل مردم بحسب آیات مستحق و این الفاظ مستبد و میباشد پس مینماید که در نماز است شمار
و ایسر کند زین شماره و میکند و مسائل شمارا پس عمل گفت قسم بخور من قسا انا الله ریاست غیر از خودم
و من سینه خود را پیش میکردم که شاید بگویند اشکال این عنوان است پس پیش روی علی آمد و فرمود
آمد این علی است تنبیه بکثره این قسم روایات مریدان حدیث با بجمه تو از حدیث است و همه آن ثابت شد
ثانی آنکه متحن در ایمان از جانب خدا عالم العیوب و القلوب رسول محسب و باشد پس و محسوم یعنی
الایمان کامل ازین جهت خوف زوال و ضعف تردد و روان تمنع میباشد و او خاص علی زین قاتر و از کمال سجا حسی است
از عمر و ابو بکر میباشد ثالث از روایات صحابه عمر نامعلوم شد که غیر علی متحن بالایمان آمدی نبوده است
متحن بالایمان نبودند زیرا که هر یکی از ابو بکر و عمر گفت انا و ایان متحن قال من پیغمبر بود و آنکه کرد و صراحت بقطر که
شاهرو متحن میتند پس عثمان در ایمان بر خلافت غیر مخصوصی شخص غیر متحن نیست شاد اربع از غیبه و نبوی بقول
ابو بکر و عمر ثابت شد که عارف با حکم مودین نبودند مطابق سجا بیتی و خلافت شریعه گفته بودند و الانبی متنبه
نمیشد خاص از یبعثن الله علیکم هر جلا منکم قطعاً ثابت شد که علی مبعوث مرسل من الله و الرسل
و قتل کفار منافقین علی الدوم بود پس کسی که از دست علی و از جانب امر قبیل سیداه کافر و منافق بود
هر چند از اصحاب حمید و قبا و صلوة و صیام چون ابیمن نظار هر بود پس قتال ابو بکر با مرتدین زبان و با نفس نبوی
از برای دقیاس مریدان او میباشد او اعتبار ندارد و کفایت بران اعتراض غیر بر قتال اسلام بر ابو بکر
ساده است لبعثن علیکم هر جلا منکم این و خطاب تقریش میباشد چه علی بالاجماع اشمی قرشی بوده و
بروایات دیگر خطاب و حقیقه بکل اصحاب و بقوله فیکم من یقاتل علی و لیل القرآن الخ این خطاب بجمیع صحاب
و مسلمانان میباشد صحیح است که بکل قریش و بکل صحابه میباشد صحیح چونکه اندیشه مکر و لید منافقین پیغمبر
در سفر بود لهذا امور مخصوصه خدمت آب و عا ش و لباس آنحضرت و کجاها و اسفار حضرت امیر سپرد و عا
بود و حضرت امیر توجه آن بذات خود میشد بجز آن نعلین مبارک نبود برادر سفر نیز میکرد و اگر پاره میشد آنرا هم خود
پس دست تا بیج هیچ ایذا و حضرت بان حضرت رسانیده نتوانند و در یوم حدیثی نعلین آنحضرت ایستاد

تبصره آیکس چوتی کفشت دوزخی خیس پیشه است یا نه دران دوچند احد هما

خیس دوزخی پیشه است الا علی که اعلی و اشرف اقوام شرافا و اعلم علماء بود کازیس نعلین دوزخی

پیشه فرمود و علی هم نیکو **ثانی** هما خیس پیشه است اما خاص نعلین دوزخی

سر و این بسیار در وقت مخصوص نسبیج درجه و شریف پیشه است این اوجه است

قال النسائي **قول النبي صلعم ان الله سيهد قلبك وثبت**

لسانك ترجمه امام نسائی فرمود که اینجا بیان حدیث نبویست که تحقیق خدا زود

دل ترا با اعلی و دلاله در اینمونی میکند بجز این علوم و حکم خود و زبان ترا ثابت میدارد و در جمیع احکام

یعنی هر حکمی که هر وقت میکنی مطابق مطلوب و مراد تو واقع از زبانت جاری میشود و هرگز از دل

و زبان تو غلط و خلالت ما انزل التدریس آید **تنبیه** این دلیل است بر حفظ عصمت علی چه

غیر معصوم جایز اخطا و التهور میباش **حدیث** انما انا ابو جعفر عن عمر بن علی

البصری قال حدثني يحيى قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمر بن مرة عن ابى الجحتر

عن علي رضى قال بعثني رسول الله الى اليمن وانا شاب حديث السن قال ان الله تقم

سيهد قلبك وثبت لسانك فما شككت في قضاء بين اثنين **ترجمه** امام نسائی ثانی

خود ابو الجحتری از حضرت امیر روایت کرده که حضرت رسول مرا فرستاد بمن زمین جوان و نو عمر بودم

پس پیغمبر بمن فرمود تحقیق خالق را منمائی و ارشاد میکند دل ترا یعنی علوم و حکمتها من

خود و دل تو من اندازد و من آفرین و ثابت میدارد و حفظ میکند زبان ترا از آنکه غلط بگویی یا

بسوا از غیر حکم الله تلفظ نمائی پس علی گفت بعد از آن من هرگز در هیچ وقت شک کردم الله و در قضاء و فیصل

میان و و نفر نکردم چه مجال است که خلالت ابلاغ رسول و عاذا و صلی الله علیه و سلم بوقوع آید

قال النسائي **ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر ترجمه**

امام نسائی فرمود که اینجا بیان اختلاف نقل کنندگان الفاظ این حدیث شریف حضرت رسول

است **حدیث** انما انا علی بن خنسد المروزی قال انما انا عیسی عن الاعمش

عن عمر بن مرة عن ابى الجحترى عن علي قال بعثني رسول الله الى اليمن فقلت انك

تبعثني الى قوم اسن فليكن القضاء وقيم فقال ان الله سيهدى قلبك وثبت لسانك

قال فما تعابيت قط في حكمه بعد ترجمه نسائي باسناد خود روایت و نیز از حضرت امیر کرد
 مرا حضرت رسول فرستاد بسوی قومی کہ عمر و سن آنها را یاد و ترازیست پس چگونه فیصل در سخا کلمات
 و مرافعات و قضا یا می آنها کنیم پس پیغمبر فرمود بخشیتق خدا انما مافی یکدنہ یعنی در دل تو علوم و حکام
 خود را القا میکند و همین شکر مینماید و درین علم حق و حقیقی بنا اکتسابی میکند و حی ناسند و ثابت
 یسار و زبان و میان شمار از غفل و لغزش و زوال بسیار و سهو و غلطی گوئی پس حضرت امیر فرمود

کمن درنگ و حکم کاسی بدان نکرد **حدیث** انما لنا محمد بن المنثري قال حدثنا ابو معاوية قال
 حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 فقلت يا رسول الله لا علم لي بالقضاء فضرب بيده على صدره وقال اللهم اهد قلبه وصدد لسانه
 فما شككت في قضاءه بين اثنين حتى جلست مجلسي قال ابو عبد الله من دروي هذا الحديث شعله

عن عمرو بن مرة عن ابي بصير قال اخبرني من سمع عليا و ابا بصير يسمعا من علي هذا **ترجمه**
 نسائي باسناد خود روایت دیگر کرد از ابو بصیر می از حضرت امیر که مرا حضرت رسول فرستاد بسوی
 اهل من تا فیصل و قضا یا می آنها کنیم پس من عرض کردم که من علم قضا یا ندارم پس پیغمبر دست
 خود بسینه من زد یعنی دست سخن بالید و دعا فرمود بار خدا یا را منمائی و القاه علیه من درو علی قائم
 و از زبانش را از لغزش و غفل پس من گاهی شک ترد و نکردم و فیصل میان دو آدم نسائی فرمود که
 این حدیث را روایت کرده شعبه از عمر بن مرة از ابو بصیر می او گفت که خبر دادم اکیکه شنیده بود از علی
 و ابو بصیر می از علی خود باین فقرات این حدیث شنیده بود **حدیث** انما لنا احمد بن سليمان الهمداني

قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن جنش بن معاوية عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 الى اهل الجوز وانا شاب فقلت يا رسول الله تبغثني وانا شاب الى قوم ذوقوا سنان لا قضى بينهم ولا
 علم لي بالقضاء فوضع يده على صدره فقال ان الله سيهدك قلبك و يثبت لسانك يا ابا علي اذا جلس

اليك الخصمان فلا تقضى بينهما حتى تسمع من الاخر كما سمعت من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين لك
 القضاء قال علي فما شككت في قضاءه بعد ترجمه امام نسائي باسناد خود از حضرت امیر روایت کرده فرستاد
 مرا حضرت رسول خدام بسوی من جوان نو عمر بودم پس عرض کردم ای رسول مرا پیغمبر
 و من جوان ام بسوی تو میگردانم اصحاب عمار زاید اند تا حکم کنیم در قضا یا میان آنها و مرا علمی قضا یا نباشد

پس پیغمبر صلعم دست مبارک خود پر سینہ من نہا و فرمود تحقیق خدا زور بہنہائی میکنند و تقاد و قلب تو
یونہی غلط قضا را ثابت میدارد زبان تو را کی علی و تمیز نشیند بوی نمود و ان خصوصت پس حکم مگر بیان
آیاتا بشنوی از اصمہ دیگر چنانچہ تیری از او پس تو بیک کردی تو آزار و شن شود بر تو حکم قضا و علی
فرمود پس بعد و عا و عدہ پیغمبر صلعم ان عدلہ آرد و سلم مشکا اش بر من علم کیچہ مافد و محاکمہ از قضا

قال النسائي ذكر اختلاف ابي اسحاق في هذا الحديث

ترجمہ امام نسائی فرمود و اینجایان و ذکر اختلاف الفاظ ابو اسحاق و این حدیث قضا باشد
حدیث ابنا اسامہ بن سیدان قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسلم بن ابي اسحق عن

سارون بن مضر بن عمار بن مثنى بن رسول الله صلى الله عليه وسلم انك فعلت بك معنى الى قوم اسن منى لا قضى بينهم
فقال ان الله سمع قلبك و تثبت لسانك رواه شيبان عن ابي اسحاق عن عمرو بن حنبل عن علي

ترجمہ نسائی باسناد ابو اسحاق از عا رث روایت کرده که علی فرمود دستا و ما حضرت

رسول بسوی اہل بن پس من عرض کردم تحقیق یا رسول اللہ پیغمبری ما بسوی اہل من کہ آنما در
عمر و سن ازین زیادہ تر اند تا حکم و قضایای آنما بجز پس پیغمبر فرمودہ تحقیق خدا و ان ترا ہدایت
بندوم و حکم و قضایا میکند و زبان ترا ثابت میکند و این را روایت کرده شیبان از ابو اسحاق از

عمر بن حنبل و ابو اسحاق حدیث اخبرني ابو عبد الرحمن ذكر بان عني قال حدثني

محمد بن العلاء قال حدثنا معاوية بن هشام عن شيبان عن ابي اسحاق عن عمرو بن حنبل عن علي قال بعني

رسول الله صلى الله عليه وسلم انك فعلت يا رسول الله انك تبعته او شيوخ ذوى اسنان و الفخاخ ان اصيب

قال ان الله سيثبت لسانك و يهد قلبك ترجمہ نسائی باسناد ابو اسحاق از عمرو بن حنبل

مصل و بعد آن متجرب نقطہ حضرت امیر روایت کرده کہ دستا و ما حضرت رسول بسوی اہل من
بہ حکم قضا پس من عرض کردم ای پیغمبر تو پیغمبری ما بسوی بزرگان اصحاب عمار زایدہ و من متبرسم کہ با
بکلمہ واقعی حکم بحق ازین صا و نشو پیغمبر علی فرمود تحقیق خدا و ثابت میدارد زبان را و اجرا حکم بحق

و ہدایت بنماید و انت اعلم قضا یا و لوازم ان لشرح مقام مقتضی چہ است اول انکہ شرح

تزام علم قضا مستلزم تقدم علوم کثیرہ عقلیہ و نقلیہ علوم العقلا است ثانی علم لدنی یعنی کریم بد ما پیغمبر
۱۱۱۱ عدہ است الہدایہ را غناء رسد علی قطع نظر از تحصیل علوم خاصہ ما را حضرت فرمود

از حضرت ابی کبیر سلیم ایل سید بیاض **ثالث** بطریق خاصه عامه مرویست که کل علم در دنیا و جز
می باشد یک عَشْرَه بَلْ عَالَمِ و آدم و نه عَشْرَه خاص از آن اهل بی باشد و اند می شریک و در آن عَشْرَه
نیست اما در عَشْرَه غاشه آن علی شریک اقوی و اعلم از کل عالم بیاض **رابع** خاصه و عامه نیز روایت کرده اند
که علی فرمود **عَلَيْ سَوَّلَ اللَّهُ الْفَيْ بَابٍ وَيَقْتَمُ مِنْ كُلِّ بَابٍ لَفَّ بَابٌ بَغَيْرِ هَذَا الْعِلْمِ** یعنی پنجم در آخر
علم خود تعلیم هزار باب بمن داده و از هر بابی هزار باب منتوح میشود و آن بخیر این علوم هر وجه ظهور در دنیا
بیاض **خاص** باقی جمیع مفسرین ایها ذر و اجماعه خاص علم علی سلیم واروده پس خالق
وصف یک گوشت یاد گیرنده علم کند وصف علم اول خلق را ممکن نمی باشد درین آیه تفسیر کشف و
راز می و نیشاپوری الملاحظه کن تا علم لانا تیه علی تبو واضح خواهد شد **سادس** متفق است که پنجم
فرمود **وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** من اراد العلم فلیات بانباب یعنی من شهر علمم و علی در اوست
پس هر کس اراده علم نماید پس باید که از دروازه آن اهل شهر علم شود و تبدیلیه هر گاه این واضح شد پس بر
همین این شخص کرات و مرات برینا بر سلونی قبل ان تفقد وانی و سلونی هر طرفی از عرش فانی عرف
من طرق العرش و تقول لو كشف العظام ما انهددت يقينا ميمر مود و اما قضایای آنحضرت
شهور افاق اند و اعلام صحابه و عقلاء دنیا الی صین از انها جم علوم قضایا اخذ میکنند و عقلاء عالم در
حقایق علم سارف و توحید و در غرائب قضایای اوجیران میباشد خلاصه اگر گوئی که بعد نبی مثل علی
در عالم مکانی آدمی یا خلقی نیامده وصف زابندگی تبصره هر گاه علوم شریع و کتب الهی و علم لدنی
باین احادیث و احادیث دیگر در علی بتواتر شد پس برای همین خلل و زلل و تعطل و غلطی در حکم و قول او بنویسد
بخلاف صحابه که اکثر آنها معطل مانده رجوع بسوی علی میکردند در قضایای مشکله و معضله خصوصاً مشایخ
تلاشه برای همین غلطیها در احکام الله میکردند و علی رضی الله عنه تیز و میان آن نمیکرد پس عهده و علمت بتواتر شد
قال النسائي ذكر قول النبي صلعم امرت بسد الأبواب
الأبواب علی ترجمه امام نسائی فرمود که اینجا ذکر قول پنجم است که
من مامور من الله که دیدم بیستن این همه دروازه های قرابه و صحابه بسوی مسجد سوائے
دروازه علی که او همیشه باز باشد **حدیث** اباننا محمد بن بشار بنده البصر قال حدثنا
محمد بن جعفر قال حدثنا عوف بن میمون عن ابی عبد الله عن زید بن اسحق قال کان

لنفر من اصحاب النبی ابواب شاعر عن فی المسجد فقال رسول الله ﷺ واهذا ابواب علی

فتكلم فی ذلك اناس فقام رسول الله ﷺ فحمد الله واثني عليه ثم قال اما بعد فانی امرت بسد هذه

الابواب غیر باب علی فقال فیہ قائلکة والله ما سددتہ ولا فتحته ولكن امرت بتبعتها **ترجمه**

نسائی خود از زیدارقمه روایت کرده که او گفت که بود برای حبسی این حدیث بخیر علی شد عیبه سلم و از برای برای آمد

و رفت آنها بسوی مسجد ایستادند و این سخن فرمود که بنید ای صحابه بنید ای صحابه خود از طرف سبب من مگر

بنند و در خود را علی کرم الله وجهه یعنی سوا علی در و از برای از قرابه و صفا به فتوح بسوی سبب نباشد غیر در علی پس

سد این ابواب کلامی طعنی و عتبه ضعیفی کردند در و مانع از صحابه منافقین پیغمبر استاده بن محمد خداوند

تد فرمود اما بعد پس تحقیق من ماسور من الله گردیدم در بستن و این در و از برای شما عیبه علی پس گویند و از شما

در این کلامی و عتبه ضعیفی کردیم پس این سد ابواب شما و فتح باب علی برای و بنوشش خود نکردم و نگویند

من الله گردیدم پیغمبری پس متوجه آمد و وحی الهی کردم یعنی بامر الهی شما آمد و در سد این ابواب

شما از خانه خدا **الشیخ** مقام این خبر بجز از جمله متواترات است چنانچه خود

نسائی بسم متذکره ازین احادیث باسناد مختلف ثبت نموده و بسبب ات بالا نفاذ

از اسانید روایة این خبر اعلام ضبط کرده اند باین اگر کسی او عاکست او را نموده تا موضوع

بیاشد چه خبر بود از روایات متواتره متفق علیه غایب آن مختلف فیہ مختص به محض غیر مقبول میباشد

قال لیسائی ذکر قول النبی ما انا ادخلته و اخرجتکم

بل الله ادخله و اخرجتکم ترجمه امام نسائی فرمود اینجانبان قوا پیغمبر است

که من داخل کردم علی را در مسجد و در خانه و بر تپا و به شما را نیک و نسل ساختن را خدا و بر آورد خدا

شما را از آن **حدیث** قرات علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن

ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و بعد یقل مرة عن ابیه قال

کذا عند النبی و عنده قوم جلوس فدخل علی فلما دخل فرجوا فلما اخرجوا تلا و موا فقالوا والله انما اخرجنا

و ادخله فرجعوا فقال والله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجتکم قال ابو عبد الرحمن

هذا اولی بالصواب **ترجمه** نسائی باسناد خود از سعد بن ابی وقاص زید خود و بمرات نقل روایت

کرد که ما صحابه نیز پیغمبر است بودیم و نزد آنحضرت گروهی هم جالس بود پس علی وحل شد هرگاه

حلی داخل شد صحابہ برآمدند یا بیرون بر آورد صحابہ را پس وقتیکہ آنها برآمدند ملائمتہ میکردند نبی را و میگفتند
 با ہم کہ قسم بخدا بنیر این نیست کہ آنحضرت اخرج کرد ما را و داخل ساخت علی پس صحابہ بسوی پیغمبر باز آمدند
 ہمین مذکور درین خود پیغمبر عرض کرد پس پیغمبر فرمود قسم بخدا من علی و اول و شما صحابہ را اخرج
 نکردم بلکہ خدا علی را و اول و شما را بیرون ساخت و نسائی گفت کہ ہمین آیه بصواب میباشد **حدیث**

ابنا ثنا احمد بن یحیی الکوفی القصبی فی قال حدثنا علی بن ہمام قال انبانا اسرائیل عز عبد الله

عز شريك عن بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابى وقاص فقلت هل جئت لعل منقبة قال

كنا مع رسول الله في المسجد فنادى فبنا ليلة ليخرج من في المسجد الا ال رسول الله و اول على فخرجنا

فلما اصبح انا معه فقال يا رسول الله اخرجت اصحابك اعمامك واسكنت هذا الغلام فقال

رسول الله ما انا امرت باخرا حاكم ولا باسكان هذا الغلام ان الله هو امر به **قال** ابو عبد الرحمن

قال فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد بن العباس ان النبي قال فقال سعد ابو ابنا

الاباب على فقال ما انا افقتها ولا انا سددتها ولكن الله فعل ذلك **قال** ابو عبد الله بن شريك

ليس بذلك والحرب بن مالك لا اعرفه ولا عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى النبي فقال

سددت ابوا ابنا الاباب على فقال ما انا افقتها ولا انا سددتها ولكن الله فعل ذلك **ترجمہ** نسائی

از مالک بن حرب و آیتہ کردہ کہ من آدم بکہ ملاقی شدم بسعد و قاص و ازو پرسیدم کہ آیا شنیدہ منقبتہ برائے

علی ابن قاص گفت آری ما با پیغمبر بودیم در مسجد پس ندا کردہ شد در اصحابہ بشی ہر آئینہ بر آید ہر کسیکہ

ساکن در مسجد رسول میباشد سوائے آل رسول آل علی پس ماہمسہ کنان از مسجد بر آمدیم و ہر گاہ صبح

شد آمد عم او عباس عرض کرد ای رسول خدا بر آوردی از مسجد ہمہ اصحاب اعمام خودت را و ساکن ساختی در آن

فصل بن پسر یعنی علی را پس پیغمبر فرمود و عباس من امر مکرم باخرج شما و نہ باسکان بن طفل و تحقیق خود

خدا امر بان کرد و نسائی گفت کہ فطر روایتہ کرد از عبد اللہ بن شریک از عبد اللہ بن رقیم او از سعد قاص

کہ تحقیق عباس آمد نزد پیغمبر عرض کرد سببی در مای ما را سوائی علی پس پیغمبر فرمود نہ کشاوم نہ منستم دریرا

ولکن خدا کرد آنرا و نسائی گفت کہ عبد اللہ بن شریک معتبر نیست و حرب بن مالک نیشتم و نہ عبد اللہ

ابن رقیم را کہ او روایتہ کردہ باشد کہ در جواب عباس پیغمبر چنین فرمودہ باشد **حدیث** اخیر ذکر کیا

ابن یحیی قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن رقيم

نحو ترجمه نسائی باسناد دیگر خبر دیگر از عبد اللہ بن رقیم مانند روایت بالا روایت کرده **حدیث**

اخبری مکرر ذکر یابن یحیی قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا اسباط عن بطر عن عبد الله بن شريك

عز عبد الله بن قيس نحو ترجمه نسائی خبر دیگر از ابن رقیم مانند بالا با تفاوت روایت دیگر کرده **حدیث**

اخبری ذکر یابن یحیی السجستانی قال حدثنا عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابی کریمه

الحرانی قال حدثنا مسكين قال حدثنا شعبه عن ابی ملیح عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال

امر رسول الله با بواب المسجد فسدت الابواب على ترجمه نسائی باسناد خود از ابن عباس روایت

کرده که امر کرد پیغمبر بستن درهای مسجد سوأ و علی حدیث ابننا محمد بن شوق قال حدثنا یحیی بن

حزاد قال حدثنا ابو لؤصم قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن ميمون قال قال ابن عباس سد ابواب

المسجد غیر با علی فكان یدخل المسجد وهو جنب هو طهیر وليس له طهیر غیره ترجمه نسائی نیز

باسناد دیگر خود از ابن عباس روایت کرده که سد و گردیدند ابواب مسجد نبوی سوأ باب علی و او را نشد

در مسجد بحال جنب همان مسجد راه علی بود و او را بسوی و رابی بگریه بود **تشریح** متقاً مقتضی چند امر است

اول انجیر جمہور محدثین است با سانی خود روایت کردند قطع نظر از امامیہ از ائمہ حدیث اہل سنت نسائی

و ترمذی و ابونعیم و احمد و اخطب و ابن منانلی و صاحب جامع الاصول و در جمع بین الصحاح ہست

مع جم غفیری پس در صحیح و تواتر و شہرت این شکی نیست صورت تفصیل و تحریر توأتر آن بین ہفتہ نیست ثانی

باخراج قرآنی صحابہ از مسجد و سد ابواب ہمہ آنها اعتراض بر پیغمبر و ابن امر کردند پس معتزین ایام نقیض

صحابہ بودند یا منقین یا ضغاب بودند و آن قولند **اول** قولی است یراکہ انما پیغمبر را بحق و ساد

و ما یطلق عن الہوی اگر قیاساً نیست پس اعتراض مستعدکال محال است و اعتراض نہ درینا انما این فعل

دلیل قطعی است کہ منافق بودند ثالث این دلیل بر عمیر نہایت علوم مرتب علی میاشد لہذا صحابہ بر آن اعتراض بجز

و سد بر علی و سجود تمام آن نیز میکردند چنانچہ در تاریخ الخلفاء صحابہ و فردوس روایت

کردند قال عمر بن الخطاب لقد اعطی علی ثلاثین یكون لی حصلة منها احب الی من ان اعطی حمر

التعم فسئلہ و ما ہی قال عمر تزوجت ابنته فاطمه و سكناه المسجد لا یجل فیہ لاحد ما یجل لہ و

الدا یزعم خیر یعنی عمر خطاب گفت کہ بعلی سہ چیز داده شد نہ اگر مکی از ان میبود و سہ ہستم از عطا

شتران سسرخ موی پس پرسیدہ شد از عمر از ان سہ چیز عمر گفت یکی زوجه و سیدۃ النساء و سہ

شتران سسرخ موی پس پرسیدہ شد از عمر از ان سہ چیز عمر گفت یکی زوجه و سیدۃ النساء و سہ

پنجم یہ بات دوم سکونت اور رہنے کے احوال مسجد نبویؐ و وحلال نبویؐ کے بارے میں صحابہ و قرابہ آپچے حلال
 ہونے پر علیؑ اور محمدؐ سے مروی ہے اور علم ہمام بہت ہے اور زنیہ رابع این دلیل قطعی ہے کہ حضرت
 طہارت علیؑ کے باتفاق امت مجاز ہو وہ عبور و سکونت بحالہ بنا ہے نہ مسجد نبویؐ کے لیے اگر معصوم و مظلوم نہ ہو
 ہر آئینہ ماذون مجاز و رہن مسجد نبویؐ و مظلوم و غیر مجس بنیاست سورہی و معنوی بنیاست لہذا
 علیؑ در ہر حال الی لا مجاز و رہن مسجد نبویؐ بود **سوال** مقصود ازین حدیث آیا تحلیل علیؑ عمومًا
 علیؑ الدوام و سکونت جماع او باہل خود و مسجد رسول اللہؐ کہ بعد کعبہ اشرف مساجد دنیا است یا در مختصر متن
 بحالہ جنب بلا طہارت مجاز و ماذون بوده **جواب** در آن دو روایت روایت اند **احد** یہما

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجمل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك رواه

الترمذي وفي المشكوة وغيرهما در ترمذی نقل کرده کہ نماز ابن مسعود گفت و معنی ہذا

الحدیث لا يجمل لاحد ان يستطرقه جنبا غیري وغيرك معنی این حدیث آنست کہ حلال نیست بر

ہیچ آدمی کہ راہ برود در مسجد بحالہ جنابہ سوائے پیغمبر و سوائے علیؑ تا نبیہما مراد ازین سکونت

علیؑ در ہر حال و مسجد رسولؐ و قرب او بر مان خود و رآن و دلیل بر آن بہین **حدیث** است

لا يجمل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري غيرك چه آن سبب جایز است کہ از باب افعال باشد

پس مراد چنین شد کہ احدی مجاز نیست کہ جنب سازد خود را در این مسجد سوگن و سولے تو

و حدیث عمر و سکناءه فی المسجد لا يجمل لاحد ما يجمل له در اینجا صریح سکونت و تحلیل آنچه

باصدی حلال نیست و آن جماع و خواب بہر احوال در آن مسجد میباشد و **مرویه حافظ**

ذكر يا ابن عباس قال النبي لعلي ان موسى سئل الله ان يطهر مسجده ولا يمر به جنب ولا

يسكنه لاهو هارون و ان سئل الله ان يطهر مسجدي فيجملك ولذريتك يعني پیغمبر

بعلیؑ فرمود تحقیق موسیؑ سوال کرد خدا را اینکه پاک سازد مسجد او را و گذر نکند بآن پیغمبر و ساکن

آن نشود مگر موسیؑ و ہارونؑ و تحقیق من ہم سوال کردم خالق را کہ ظاہر سازد مسجد مرا و حلال و

سباح و جایز گرداند علیہ سکونت فعل جنابہ برابر امی من برائی علیؑ و ذریہ او را و رآن و **مرویه**

ابن مغازلی شافعی قال ان الله امر موسى ان لا يسكن مسجده ولا ينكح فيه و

لا يدخله الا هارون و ذرئته وان عليا مني بمنزله هارون من موسى یعنی پیغمبر فرمود تحقیق

خدا امر کرد موسیٰ را کہ مسجدی را بنا کند و ساکن نشود در آن احدی و طی نان خود در آن احدی ننماید و داخل در آن بجائے جنابہ احدی نشود سوای ہارون و ذریۃ او و بدستیکہ علیٰ نزد من مرتبہ ہارون دارد کہ او نزد موسیٰ و شہت ابن مغازی ایضا خبر دیگر با سنا و خود از سعید خدری در رسد ابواب روایت کرده قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم واللہ ما اخرجہم ولا اسکنہ ان اللہ عزوجل وحی الی

موسیٰ و اخیہ ان تبوالقوا کما بمصر یوما قبلہ و اقیمو الصلوۃ و امر موسیٰ ان لا یسکن مسجدہ ولا ینکم فیہ ولا یدخلہ ہارون و ذریۃ و ان علیا منی بمنزلہ ہارون من موسیٰ یعنی سیم فرمود قسم بخدا من بر بنیاد مردم صحابہ را از مسجد و ساکن نہ ساختم علی را در آن چہ خدا وحی کرد بسوئے موسیٰ و برادر او کہ قوم خود را بشہر خود خانہ بنا بدہد قبالی خانہ خود و برپا داری سلوۃ را و امر کرد موسیٰ را کہ ساکن مسجد تقالی کسی نشود و وطی زمان طلائل در آن احدی نہ کند و داخل در آن یعنی ساکن در آن بہر حال کسی نشود سوای ہارون و ذریۃ او و تحقیق علیٰ نزد من مرتبہ ہارون دارد کہ نزد موسیٰ عم و شہت تنبیہ ازین نصوص صریحہ ثابت شد تحلیل انبیاء البیت و مسجد رسول اجماع و مکنت بجان جنابہ و انزینجا شافعی باین اخبار قائل است کہ علی و عترت عامہ او در مکنت مواظاۃ با زمان خود و عبور بحال

جنابہ مازون و محلل و مباح در مسجد نبوی میباشد و این خاص از خصائص علی و ذریۃ او میباشد اقوال و اگر مراد عترت طاہرہ آنحضرت باشد پس آن اشکال نمیشد زیرا کہ معصوم و مطہرانہ اما ذریۃ غیر

غیر معصوم فلا چہ ذریۃ ہر چند لفظ عام است لکن از ہر لفظ عام فرد خاص مراد در اصالتہ میباشد

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذکر منزلتہ علی من النبی صلی اللہ علیہ الہ

وسلم ترجمہ امام نسائی فرمود کہ اینجایان حدیث مرتبہ ہارونی نزد پیغمبر صلی اللہ

علیہ وسلم علی رضی اللہ عنہ وارو حدیث ابنا ابشر ابن ہلال البصر قال حدیثا

جعف و هو ابن سلیمان قال حدیثا حرب بن شداد عن قتادۃ عن سعید بن المسیب

عن سعد بن ابی وقاص قال لما غزی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غرۃ تبول خلف

علیاً بالمدينة فقالوا فیہ ملہ و کرہ صحبتہ فتبع علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی لحقہ فی لہ طریق

وقال یا رسول اللہ صم خلقتنی بالمدينة مع الذہاری والنساری قالوا فیہ ملہ و کرہ

صحبتہ فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انما خلقتک علی اہلی و اما ترضی ان

تكون منزلة هارون من موسى غير انه لا يبعد ترجمه نسائي باسناد خود از سعد قاص
 روایت کرده که وقتی که حضرت رسول بیال نیم هجرت بغزوة تبوک تشریف برد و علی را خلیفه خود در مدینه
 نهاد و صحابه منافقین در باره خلیف علی گفتند که پیغمبر از سمیت علی طولی و بختش او را با خود نمیرد
 و مکره و ناخوش بود از بردن او با خود لهذا این مرتبه او را علانی ترک کرد و از صحبت او ناراض
 بود پس حضرت امیر و بنان پیغمبر رفت تا ملحق پیغمبر شد درین راه در عرض کرد یا رسول الله مرا در بنال و عقب
 خود با ذریه و طفلان زنمان گذاشتی منافقین صحابه گفتند پیغمبر در عهدن علی با خود طولی بود و مکره میداشت
 صحبت و سمیت او را پس پیغمبر در جواب علی فرمود ای علی ترا خلیفه نهادم بر اهل خود آیا رضی هستی که باشی تو
 نزد من بمرتبه که مارون نزد موسی دشت سواهی همین که بعد من نبی نیباشد آیا مردم منی دانند که موسی وقتی که
 بطور رفت برادر بزرگ خود مارون را خلیفه خود بر اهل خود و بر بنی اسرائیل بر اهل مملکت خود گذاشت تو
 هم چنین خلیفه منی بر کافه ملک مملکت اهل مدینه و عیال من الا اینکه در فرق است که بختم نبوة بر من است و
 رسول تو اطلاق نمیشود و قول منافقین تبوت نقص میرساند **حلیث** ابنا ناسا قاسم بن زکریا بن دینار

الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن سعد

ابن ابی وقاص ان النبی قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی ترجمه نسائی باسناد
 خود خبر دیگر از سعد و قاص روایت کرده که تحقیق پیغمبر علی فرمود که مرتبه تو نزد من مرتبه مارون نزد موسی

میباشد **حلیث** ابنا ناسا ذکر یابن یحیی قال ابنا ابو مصعب بن الدراوردی بن صفوان

التجیب عن سعید بن المسیب انه سمع سعد بن ابی وقاص یقول ما قال رسول الله لعلی اما یحیی

ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة ترجمه نسائی باسناد دیگر خبر دیگر از سعد قاص

کرد که او گفت آنچه پیغمبر فرمود برای حضرت علی ای علی آیا رضی میشوی تو باینکه نزد من مرتبه تو مرتبه

مارون نزد موسی باشد سواهی نبوة چه بعد من نبوة نیباشد لهذا اطلاق نبی و رسول بر احدی بعد

من نمیشود **حلیث** اخبرني ذکر یابن یحیی قال ابنا ابو مصعب ابن الدراوردی حدثني

هشام بن هشام عن سعید بن المسیب عن سعد قال لما خرج رسول الله الى تبوك خرج علي شيعته

فكروا قال يا رسول الله م تركتني مع الخوالم فقال يا علي اما تر حنان تكون منی بمنزلة هارون

من موسی الا النبوة ترجمه نسائی باسناد خود خبر دیگر از سعد و قاص نقل کرده که

و قتی که بر آمد پیغمبر بسوی جنگ ملک بتوک علی هم پیروی و عقب بود با فاصله بر آمد پس علی بگرسیت عرض نمود
 ای پیغمبر مرا گد اشتی با ابناء که عقب و بنال در غنا میمانند پس پیغمبر فرمود علی آیا تو راضی و خوش هستی باینکه
 باشی تو نزد من بگرتبه مارونی که نزد موسی دشت سواشی اینک بعد من نبوة نیست **فشنک** مقام مقتضی
 چند امر است **اول** آنکه بتوک بتقدیم تا اثناة فوقانیة بعد آن با موصوہ تحتانیة علی هست معروف
 در عرب و عجم و آنکس که بتقدیم با موصوہ میخواند غلط میخواند ثانی چونکه حضرت نبوی بوحی نرسیده بود
 که ملک بتوک پیغمبر خاک تو مسخر میگردد و خودت با جمعی بروی علی را خلیفه خود و والی بر مدینه و اهل بیت
 بگذارد چه مسافه بسیار از مدینه تا آنجا میباشد تا بکبد منافقین کفار و غیاب تو سلطنتشوند و غارت اهل مدینه
 نمایند لهذا علی اخلیفه نموده و تنهار روانه شد ثالث این حدیث از اجداد و اترات از عظم مشهور است در
 امت میباشد و بالانفراد اعلام مستندین سنی و شیعه محملات در این حدیث و رواة آنرا ضبط کرده اند منکران از
 تو اتران خیر یا متعصب باشد یا جاهل بخیر و بدیان او غیر معتبر میباشد **سابع** این حدیث شریف از عظم
 نصوص جللیه بر خلافت و امانت علی با فاصله میباشد بچند وجه یکی آنکه در عهد خود آنحضرت علی خلیفه برین
 و اطمینت و مملکت خود بالاتفاق مقرر گردید آن تشریش بآیه و حساب باقی پس از عهد آنحضرت ۳ و
 در زندگی او علی خلیفه آنحضرت بالنسب بود پس بعد مرگ پیغمبر هم علی همین نفس خلیفه خلقت و مملکت میباشد
اشکال سلاطین دنیا اگر اندوا السلطنت حرکت ببلاد دیگر نمایند پس خلیفه را بجای خود و مقرب
 و السلطنت میکنند پس از مراجعت آن سلطان بد السلطنت خود خلیفه او خود بخود منعزل میشود بگذرا میراجه نبوی از
 بتوک علی ازین خلافت مدینه خود سخن و منعزل گردیده پس خلافت او در عهد آیه باقی مانده **جواب اول**
 هر دوی دینداری میداند که نبوة خلافت اللہیه بالاتفاق و بموافقات اعمال نبوة خصوصاً اقوال و افعال و اعمال
 سید انبیاء که صاحب ما یطق عن لبونی هست منوط و منحصر بروحی و امر خاص میباشد بغیر وحی و امر تعالی
 هیچ چیزی نمیکند و بگوید تعبدیه بر گاه این واضح شد پس سلطنت سلاطین نوری اهل خلافت نبوة
 میباشد مناسبتی و شایستگی نبوة و خلافت تمام اصلاً ندارد پس قلیل باطل مقابل حق باطل میباشد **جواب**
 ثانی بر این در علم کلام مبرهن گردیده که آنچه موجب تنفیذ و تنزیل نبوة و خلافت است باشد و وقوع و صد آن
 من ایند جایز نیست لهذا العزال مارون از موسی و العزال علی از نبی تا زندگی آنها بوقوع و بطهور قول
 و فعل نیامده بل کار خلافت و وزارت همیشه در زندگی آنها میگردند پس اینی خلافت باطل ثابت بعد مرگ و پس من غزل

هارون علی از خلافت آنها تا بقاء آنها با استصحاب باقیست پس علی خلیفه نبوی از زندگی او الی بقاء علی باقیست
 پس باطل شد امکان دومی جواب ثالث خود بخود بی حدیث من اول انت منی انا منک نص بر مساوات و
 شریک است و آخرش الا لابی بعدی دلیل عام است پس واضح شد که علی خلیفه نبوی است بعد نبی خواه
 نبی غائب زنده باشد خواه مرده باشد و معترض حل یت انت خلیفه فی کل موطن بعد سے
 خاص است اکثر صحاح اخبار زائد است انت منی و انا منک نیز دلیل مقدم بر مطلوب مراد می باشد چه در مقام
 اهتمام و احترام مطلوب مقصود برهما و افهام انجام مخاطبین حکما و تکلیفین تقدیم وین مدلول میکنند لهذا
 آنحضرت اول انت منی انا منک کمال اتحاد و تسویه و یگانگی ذاتی و صفاتی علی با خود اظهار و اثبات کرده
 متسلل آن فرمود که تو زرد من مرتبه هارون داری تا مردم بفهمند که علی شریک نبی رتبه چون هارون است بمی باشد
 پس مساوی نبی و شریک آنحضرت در حیوة و بعد ممات و بجای او عالم خلق است نه محکوم او انی عسایا
 مساوی در انت منی نیز نه هارون من مساوی بالضرورة عموم منازل هارون و نزو خود در علی اثبات کرد
 پس از ان با استثناء الا لابی اولابنوبه بعدی لفظ نبوة با اسم نبی و رسول بر آوردن باقی جمیع منازل هارون
 منجمله آن اعلیت و عصمت و خلافت باقی ماند تنبیه که بعد ثبوت این نص علی پس بر غرض هارون و علی و نفسی آنها
 ازین منزلت نفسی بظهور و بوقوع ایداً نیامده پس بطور قطعی خلافت دائمی هارون و علی تا زندگی او و
 غیاب بعد ممات نبی ثابت و باقی می باشد چه اینجا خلافت در اصل امر ثبوتی منصوص قطعی است خلاف آن منزل
 سلبی باشد پس آنهم محتاج بنفس جلی است پس بر اخی و قیاس هواد هوس امر ثبوتی سلب نمیشود پس علی خلیفه
 اول بلا فصل منصوص علی و استصحاب باقی و ثابت است اشکال بغرض جهال اگر گفته شود الا لابی بعدی استثناء
 منقطع است زیرا که لابی غیر من منزلت است پس اگر گفته من را عام است استثناء متصل بگیریم خلاف واقع در
 کلام معصوم لازم می آید جواب اول ایمة عربیت صولیین منجم شیخ رضی و ابن حاجب ایضاً و
 عبد الرحمن جامی در فوائد ضیائیة و غیر هم جم غفیر تصریح کرده اند که اسم مفرد یا مصدر هر گاه مضارع است
 اجناس جمع یا بسوی مفرد باشد پس باضافه معنی عمومیت مساوی در هر دو ناشی میشود چون ماء
 البحار یعنی جمیع میاه البحار و چون علم زید یعنی جمیع علم زید میشود یا ضربی زید یا
 ضرب زید قائماً یعنی با ضربت الاقائما مفید عام و حصر باشد پس بنا بر این انت منی نیز نه هارون
 مفید جمیع منازل هارون می باشد چنانچه در آیه فلیخذ الذین سوا الفون عن امره مراد جمیع او امره و سبیل

المؤمنین یعنی جمیع سبیل المؤمنین بشدین بجموعیت منازل پنجام ثابت میباشد **جواب** ثانی جمعی از ائمه
 پسین و ثانی که استثناء منقطع در استثناء مجاز و استثناء متصل در تبادر و صحیح میباشد لهذا استخا
 و مفسرین هم اکثری قرآن استثناء را حمل متصل نمایند و همان تبادر استثناء میباشد و امام ابوحنیفه برای
 همین دلیل له علی الف الا که اصل بر تقدیریت کرده و امام شافعی **مثال** قال له علی الف
 در هر دو استثناء تقدیریت ثابت تاویل کرده تنبیه هر گاه این مقرر گردیده پس انت منی بمنزله
 یارون استثناء متصل تصریح جمهور ائمه اهل سنت عام یعنی جمیع منازل یارون باشد اما الابی بعد
 بر دو معنی محمول است **احدهما** لابی بعدی یعنی لابی بعدی میباشد چنانچه جمعی از ائمه

محدثین لابی بعدی را روایت کرده و بنا بر این اشکان جهال بطایف باطل را اس شده ثانیها محمول تقدیر لابی یا احد
 باسم النبوة و اسم الرسول بعد از آنکه من خاتم الانبیا و النبوة میباشد پس استثناء متصل عام بعموم منازل میباشد

سوال - گاه این حدیث متضمن عمومیت منازل باشد پس یارون بنی و برادر سکه موسی بود و علی
 و بنی برادر سکه بنی علی نبود این عمومیت چگونه در علی ثابت شود **جواب** به وجهت **احدهما**

یعنی استثناء از عامه منازل همین نبوة را نموده و در اصل مقرر گردیده که اعتبار عمومیت باطلیت و
 با کثرت میباشد و بعد از آنکه عمومیت بزرگی آید پس خصوصیت این عموم منازل بودن اخوة حقیقه

و آتی لازم نماید ثانیها هر چند مابین بنی علی و اخوة صلبی نبود و لکن قرابتی قریب است چنانچه بنی اعمام
 بودند و بر بنی اعمام در اخوة اطلاق میشود و بحديث موافق مابین علی و بنی اخوة علی بالاتفاق حال بود

لقوله انت اخي في الدنيا والاخرة و يقول علي ان عبد الله و اخوه رسول الله ليس اخوة مجازی هم
 اخوة اطلاق میشود و لقوله تم انما المفا منون اخوة جناب باری اخوة را در مؤمنین مقرر فرمود و حال آنکه کل

مؤمنین بلا فصل از یک پر و ماور حقیقی نیستند جو کم جوابنا سما بعد این حدیث منزله حدیث قدسی هم **خاتمه** عبد الملك
 ابن محمد خرگوشی که خرگوش بازاریست در نیشاپور و احمد بن عبد الله طبری و ملک العلماء شمس الدین دولت آباد

و حسین بن یار بگری و در وسیله المتعبدين از جابر بن عبد الله انصاری روایت کردند قال لما ولدت فاطمة
 الحسن قالت لعلی یتیم فقال ما كنت لا استوی باسمه النبی ثم اخبر النبی فقال ما كنت استوی باسمه ربی

فاوحی الله الی جبرئیل انه قد ولد ل محمد و ولد فاطمة و هندة و قل له ان علیا منك بمنزلة هارون
 من موسی فتمه باسم ابن هارون فبط جبرئیل هنا من الله ثم قال ان الله تع امرک از تسبیح

باسم این هارون فقال و ما كان اسم ابن هارون فقال شبر فقال قال السافي عهد فقال اسمه الحسن
 و بهذا هبط عند ولادة الحسين بهذا الالفاظ بلا تفاوتة يعني هرگاه حضرت امام حسن پیداشده فاطمه زهرا
 بعلی عرض کرد که پسر ت را نام بگذار حضرت امیر فرمود من سبقت نیکنم و تسمیه او پیغمبر پس عرض پیغمبر کردند
 آنحضرت هم فرمود که من سبقت نیکنم به پروردگار خود پس خالق وحی کرد و جبرئیل که تحقیق پیداشد محمد را پسری
 پس جبرئیل فرود و پیغمبر را از من تهنیت مبارکبادی برسان بگو او را که تحقیق علی از تو منزله
 مارون از موسی میباشد پس این پسر را بنام پسر مارون نام بگذار پس جبرئیل نازل شده از جانب خدا تهنیت
 مبارک سانیده عرض کرد که تحقیق خدا امر سفیر باید آنکه نام این پسر ت بنام پسر مارون بگذارد پیغمبر فرمود نام او
 چیست جبرئیل عرض کرد که نام او شبر بود پیغمبر فرمود زبانه عربیت پس جبرئیل عرض کرد که نامش حسن عربی
 بگذار و بروقت ولادت امام حسین هم خالق الفاظ تهنیت مبارک نام حسین و همین حدیث منزله بلا تفاوتة
 فرستاد پس ثابت شد که حدیث منزله کلام خدا و کلام رسول و تسمیه حسنین من الله میباشد و همین حدیث
 جامعی دیگر هم چون محب الدین طبری در ذخایر العقبی و ابراهیم بن عبد اللطیف شافعی در کتاب الکفاوی
 شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل غیر هم از اسما بنت عمیس با سانیده خود روایت کردند غرض اسما بنت عمیس قالت

هبط جبرئیل علی النبی فقال یا محمد ان ربك یتبرک التسمی و یقول لك علی منك بمنزلة هارون من
 موسی لکن لانی بعدك یعنی جبرئیل نازل شده فرمود یا محمد خالق تو سلام میرساند و سفیر باید مرا که علی من
 تزو تو منزله مارون تزو موسی دارو لکن فرق نیست که بعد تو پیغمبری نیست ابوالقاسم عبد بن
 احمد بن عامر طائی از پدر خود این حدیث منزله ماروایت کرده که دو مرتبه در وقت ولادة امام حسن و در
 وقت ولادة امام حسین مع تسمیه آنها با جبرئیل من الله جبرئیل آورده من شاء فلیجره الیها پس در اینجا بنص
 خدا و رسول ثابت شد که علی خلیفه مفترض الطاقه بر امت و کافه صحابه و تسرا به با فضل همو میباشد
 و اما قوا تزو اة این و شجرة آن در اعلام طبقات امت از صدر اول الی صین بجملة در خو این
 کتاب ثابت در کتاب اللبشر فی شرح الموعظة فی القدری ضبط و ثبت کردم من شاء فلیجره الیها
 قال لیساء ذکر اختلاف محمد بن المنذر فی هذا الحدیث بجملة
 امام نسائی فرمود که اینجا ذکر اختلاف الفاظ این حدیث منزله بر محمد بن سکر میباشد حدیث
 اخیر ذی اسحاق بن موسی حدیثه بن زید لکن انصاری قال حدیثا داوود بن کثیر الرقی عن محمد بن المنذر عن

سعيد بن المسيب عن سعد بن رسول الله قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه
 لا نبي بعدك ترجمه نسائي باسناد محمد بن منكر بن سعيد بن سيبان سعد قاص واية كرهه كتحقيق حضرت
 رسول اعلى فرمود رتبه و منزله تو اى على زردن رتبه هارون زرد موسى میباشد سوائى آنكه بعد من امدى بآدم
 بنى و رسول الى القيمه نبيا شد و نبي آيد **حدیث** اخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد
 بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة المأجشون عن محمد بن المنكدر قال ساعد بن المسيب
 اخبرني براهيد بن سعد انه سمع اباة سعدا وهو يقول قال النبي لعلي اما ترضى ان تكون بمنزلة
 هارون من موسى الا انه لا نبي بعدك قال سعيد فلما رضى حتى اتيت سعدا فقلت شئ حدث به
 لبيك قال وما هو ابني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن اخي فقلت هل سمعت النبي يقول لعلي
 كذا كذا قال نعم واما الى اذنيه و الا نسكتا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف المأجشون
 فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه على روايته عن عامر بن سعد
 على بن زيد بن جندب عن ترجمه امام نسائي باسناد خود و روايه ديگر كرد از ابن مهيم كه او از پدر خود سعد
 و قاص شنيد نقل كرد كه پيغمبر فرمود لعلي آيات تو را مني مستى بايكم مرتبه تو باشد زردن مرتبه هارون زرد موسى
 كلمه سوائى اينكه پيغمبرى بعد من نبيا شد پس سعيد گفت من را مني مستى بيقين نقل و كردم تا خود پيغمبر
 و قاص آدم گفتم كه پس تو حديثى از تو من نقل كرد سعد و قاص گفت او ميت خبرده مرا از ان پس من گفتم
 خبر او مرا باين عامر سعد گفت بگو آن صبيت اى پسر برادر من من گفتم كه اى سعد آيات تو بگو من و از پيغمبر شنيدم
 كه على مرتبه هارون زردن و او سعد گفت آرى و اشاره كرد بسوى و گوشهاى دو فرمود اگر نشيد با اسم
 آن دو گوشم را خدا كرسازد و هر آينه من شنيدم آنرا از پيغمبر و مخالفت عبد العزيز كرد يوسف المأجشون پس روايه
 كرد از ابن منكر بن سعيد از عامر بن سعد از پدر خود و بروايه عامر بن سعد على بن زيد بن جندب
 يوسف المأجشون **اگر حدیث** اخبرني ذكر بيان ابى يحيى قال حدثنا ابن ابى الموارب قال
 حدثنا حماد بن زيد عن على بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد بن رسول الله
 قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى غير ان لا نبي بعدك قال سعيد فاجبت انك فذلك
 سعد فاقبته فقال ما حديث حدثني به عنك عامر فاذا خلا صبغته اذنيه وقال سمعته من رسول الله
 و الا نسكتا و قد روي هذا الحديث شعبه عن على بن زيد فلما رويته عامر بن سعيد ترجمه نسائي

باستناد خود از سعید بن سبب ز عامر و او از سعد و قاص و آیه کرده که تحقیق حضرت سول فرمود علی که تو ز من مرتبه مارون داری که نزد موسی دشت سو آنیکه پیغمبری بعد من نبی باشد پس سعید گفت که من دست دادم که مشافه آزا از خود سعد و قاص ششم پس من ز سعد و قاص خود ز تم کفتم که این حدیث عامر بن سعد تو نقل کرده پس سعد و قاص انگشت خود و کوش خود نهاد و گفت که من بگو شما خج و شنیدم از حضرت سول و الا گو شما میم گریاد و نسائی میگوید که تحقیق روایه کرده حدیث اشعبه از علی از زید اقم و در آن استناد

بن سعد بن کوزن و **حدیث** اخبرنی محمد بن وهب الخمرانی قال حدثنا مسکین بن سلین قال

حدثنا شعبه عن علی بن زید قال سمعت سعید بن المسیب یحدث عن سعد بن رسول الله قال لعلی

الارضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی فقال ول من رخصیت و رخصیت فسلته بعد ذلك فقال

بلی بلی قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزیز لما جشون علی و ابینه عن محمد بن

المکد عن سعید علی ان ابراهیم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابیه ترجمه نسائی باسناد دیگر خود

شعبه از سعد و قاص و آیه کرده که تحقیق حضرت سول فرمود علی ای علی آیا تو رضی هستی باینکه تو ز من باشی

بمرتبه مارونی که نزد موسی دشت پس علی گفت من اول هر کس رضی شدم رضی شدم پس سعید بن سبب

میگوید که من از سعد و قاص پرسیدم از حدیث پس ابن قاص گفت بله بله بله این حدیث خود از پیغمبر

شنیدم صحیح است و عبد الرحمن نسائی گفت که من ندانم که احدی متابعه عبد العزیز جشون بر

روایه محمد بن منکر از سعید او از ابراهیم بن سعد کرده باشد **حدیث** ابنا محمد بن بشار البصری

قال حدثنا محمد یعنی ابن جعفر غندر عن ابی اسحاق قال اخبرنا شعبه بن ابراهیم بن سعد یحدث

عن ابیه عن النبی انه قال لعلی اما ترخصی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی ترجمه

سعد روایه کرده که پیغمبر علی فرمود آیا رضی هستی تو باینکه باشی ز من بمنزله مارون نزد موسی

حدیث ابنا عبد الله بن سعد البغدادی قال حدثنا ابی عن ابی اسحاق قال

حدثنا محمد بن طلحة بن زید بن مکانه عن ابراهیم بن سعد بن ابی قاص عن ابیه انه سمع رسول الله

بقول لعلی حين خلفه فی غزوة تبوک علی هله الا ترخصی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی

الا انه لا نبی بعدی قال ابو عبد الرحمن وقد روی هذا الحدیث عن عامر بن سعد عن ابیه

من غیر حدیث سعید بن المسیب ترجمه نسائی باسناد دیگر خود از ابراهیم بن سعد بن قاص زید خود

سعد و قاص ایتہ کردہ کہ پسرش شنیدہ کہ حضرت سوز میفرمود علی وقتیکہ اور اخلیفہ خود در جنگ تبوک بر
 اہل بیت خود مقرر کرد کہ آیا ای علی رضی غیبی باینکہ تو باشی نزد من بہر تہہ مارون کہ نزد موسی دہشت سوا
 اینکہ پیغمبری بہ من نبی باشد و نسائی فرمود کہ تحقیق این حدیث روایت کرد عامر بن سعد از پسر خود محمد سعید
 بن مسیب حدیث انبیا محمد بن طلحہ قال حدیثنا ابو بکر الخضر قال حدیثنا بکر بن مسعود قال
 سمعت عامر بن سعد یقول قال معاویہ لسعد بن ابی وقاص ما بمنعت ان تستباز ابیطالب قال
 لا استبہ ما ذکرک فلما قالہن رسول اللہ صلا تکتون لی واحدۃ منہن احب الی منہم النبی استبہ
 ما ذکرک حین نزل علیہ الوحی واخذ علیا وابیہ فامہ فادخلہم تحت ثوبہ ثم قال رب شولا
 اہلی اہل بیتی ولا استبہ ما ذکرک حین خلفہ فی غزوة تبوک وقال علی خلفتہ مع النساء والنسبانی
 فقال اما ترضون تکتون منی بمنزلہ ہا ہرون من موسی الا انہ لا نبوت من بعدک ولا استبہ ما ذکرک یوم خیبر
 حین قال رسول اللہ لا اظہرین ہذہ اراۃ تر جلا بحبہ اللہ ورسولہ وینبئہ اللہ علی ید یدہ
 فقطا وانا فقال ابن علی بن ابیطالب فقیل رمد فقال ادعوا فدعوا فصتق فی عینہ ثم اعطاه اراۃ
 ففتح اللہ علی یدہ قال فواللہ ما ذکرہ مجرد حتی خرج من المدینۃ ترجمہ امام نسائی باسانید اعلام
 خود روایت کردہ کہ عامر بن سعد میگفت شنیدم کہ معاویہ سعد بن ابی وقاص گفت کہ یہ چیز ترا منع میکند از شام
 و سب لعن بر علی بن ابیطالب سعد و قاص گفت کہ من ہرگز شام و سب لعن علی بن ابیہ تا وقتیکہ یاد دارم
 راہ را کہ پیغمبر در حق علی فرمودہ کہ از انہائی اگر برائی من میبود دوست تریدم شتران شتران شیخ موسی
 یکو جہ از اتناع من از لعن و شام علی تا مدتیکہ یاد ماند نیست کہ وقت نزول وحی آیہ تطہیر پیغمبر
 بگرفت علی و دو پسرش حسین و فاطمہ پس داخل گردانار و درون جامہ یعنی کسانیر بی خود پس نہ بود
 پروردگار ہمان چار نفر اہلبیت نبوۃ و اہلبیت من اند یعنی ساکنان قابل خانہ صبور و معنوی نبوۃ اند
 و وجہ دوم در اتناع من از لعن علی تا مدہ یاد بودن آن ایست کہ وقتیکہ علی پیغمبر خلیفہ خود
 ساخته روانہ بغزوة تبوک شد پس علی عرض کرد کہ ما اخلیفہ خود با زنان و طفلان نہادیم خود میرود
 پس پیغمبر علی فرمود کہ آیا رضی غیبی از اینکہ تو داری نزد من مرتبہ مارہ فی کہ نزد موسی دہشت سوا
 ہمین کہ نبوۃ بر من ختم گردیدہ بعد من نبوۃ نبی باشد و وجہ سوم در سب مارون من علی تا ہمین
 تذکرہ نیست کہ ہرگز پیغمبر فرمودہ ایمنہ عطا یسلمن این ایتہ سلام ہرگز دوست میدار و اورا

خدا و رسول او و میکشاید خدا بر دست او این قلعه را پس ما همه گردنهای خود را از گردنیم برای عطا این
 خلعت عظمی و ما صحابه قندها بر یکدیگر میگردیم تا بگوئیم که این نیست پس پیغمبر فرمود که علی کجا است عرض کرده شد
 که او را در چشم آمده پس فرمود بطلبید او را پس صحابه طلبیدند علی را پس لعاب آن مظهر خود در دست چهر علی انداخته در آن
 صحیح و سلیم گردیده پس بعلی ادرایه اسلام را پس فتح خیر را در جهان مزیست علی کرد پس راوی میگوید
 قسم بخدا معاویه یاد نکرد علی را بعد سمع آن بجزئی از بدی و سب لعن که قبل از آن بر علی میکرد تا آنکه معاویه
 از دینه برآمد **تشریح** مقام مقتضی چند امر است اول سب در اشتقاق معنی دریدن و بریدن
 باشد و در لغت عام معنی دشنام و لعن و بدگویی و ذکر کسی بیجواب باشد ثانی این حدیث از متفق علیه
 محدثین اسلام است و در مسلم **تقدیر** است از این است امر معاویه بنی سبیاسعد فقال لعنت از نسبت
 ابنت اب پس این مهوید باشد که معاویه در عمر را از یکدیگر لعن کردن بدشنام دادن بر بنی حنیف بخوارش
 مسلم هم واضح شد که معاویه امر کرد سعد و قاص لعن کردن بدشنام دادن بر علی پس سعد و قاص انکار و تنایع
 کرد از دشنام لعن بعلی پس معاویه از سب انکار و اتیان لعن دشنام بعلی سعد قاص تعجبا پرسید که من تو را
 کردم سب علی چرا انکار و تنایع از آن میکنی و سعد سب تنایع خواری از قبض القباذی سمع من سمع ان پیغمبر
 در حق علی نقل کرد و آن من سه فضایل مزبوره است ثالث بدگویی و سب نیز ابو **لفظ** معاصم
 مازندرانی در کتاب شفاء الصدور از روح الذیبه از محمد بن جریر طبری نقل فرموده خلاصه آنکه سعد
 سعد و قاص با معاویه نماز طواف بیت الله فراتر یافته بدار الندوة هر دو معاشرت معاویه سعد را بر سر
 پا خود نشاندند سب دشنام و لعن بر علی معاویه شروع کرد سعد از سر پا و کناره جوئی کرد معاویه گفت چرا
 سعد گفت که تو سب ما سزا بر نفس رسول الله بر بهترین خلق الله بعد نبی الله میکنی و میگوئی و الله اگر کسی
 ازین سه خصله علی در من میبود و ستر بود مرا از جمیع آنچه برو میآید او اما در پیغمبر علی داشت آن
 حدیث خیر هم حدیث منزله مارونی پس سعد گفت الله من بعد در خانه تو داخل با تو هرگز زده العمر جمیع
 نمیشوم و مسود از کتاب علی بن محمد بن سلیمان نقلی روایت کرده که هرگاه سعد این بگفت و خواست
 که استاده شود معاویه بادی از خود را کرده گفت بشنو جواب آنچه گفتی ای سعد تا این وقت نزد
 من لیسیم ترا ز امر و زنبودی چه باستماع این فضائل چرا تعاد از سبیه و از نصره او و زبیدی اگر این خصایل من
 خود بیشیم البته تا زندگی خودم بنده و خادم علی میبودم و سعد گفت من اجتم بموضع تو یعنی بخلافت پس معاویه

گفت که نبی سعد و نبی عذره عند رب تو میگردند **اقول** بعضی متقیان اهل سنت باضافه بر آمد میفرماید
 که سعد و معاویه منازک خسیان و فتنان و نیت علی دیده و داشته و شناخته تخلص از خلافت علی کردند و هر دو
 عند الله مساوی و غیره و در باب شک نیست بلکه اینقدر فرق در این و مختلف است که معاویه مع علم
 بحال علی بعد از جنگ و غصب خلافت بر علی نمود تا سزا میگفت و بگردم هم امر است علی همه ما خود میگرد
 و در کفر و خود در مسجدی طیبی طیفه خواهر مقرر کرده بود که بعد نماز بر سر است بر علی نماید و این مذمت قبیحه
 معاویه در قبیه سلطنت اموی تا هزار ماه جاری بود الا عمر بن عبدالعزیز تا مده سلطنت نمود این است سینه قبیه
 معاویه را سوگند داشته بود از علم سیر و تواریخ اهل سنت تفصیل این قبایح دریافت خواهد شد تبصره
 مخالف معاویه میگوید به کاه معاویه و معاویه تبعه آنها بدبختی و آنها بسبب شناسم لعن نفس سوال الله
 لعن علی و قتیله علیه السلام کافر و مرتد و واجب القتل است و حق هم نگردد پس سباب معاویه و ابان و
 اصوال و بگونه کافر و فاسق بگردد **مسئله** قول فواند ما ذکره بروت حتی خرج من المدینه اینه از جمله سزاوار
 که معاویه بدینه آمده بدو سزا بعلی میزند تذکره سعد و قاص تا حرکت نمود از مدینه در مدینه سب کرد **حدیث**
 حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن المحكم عن مضعب بن سعد قال خلف رسول الله
 علياً في غزوة تبوك فقال يا رسول الله متخلف في النساء والصبيا فقال ما ترى ان تكون مني
 بمنزلة هارون من موسى غير انه لا بى بعد قال ابو عبد الرحمن خالف ليث فقال عن الحكم عن عائشة
 بنت سعد ترجمه **مسئله** اسناد محمد بن بشار و محمد بن شعبة از مضعب بن سعد روایت کرده
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم علی را در غزوه تبوک خلیفه ساخت پس علی گفت ای پیغمبر خدا ای
 میان من و طفلان این پیغمبر فرمود آیتور میستی بمنزل اروا می نزد من باشی که نزد موسی و هارون
 ایله پیغمبری بعد من تا قیامت نبی باشد و نسائی در اینجا فرمود که مخالف روایت محمد بن شعبة کردیست چه او
 روایت کرده از حکم و او از عائشه دختر محمد این روایت **حدیث** اخبرني الحسن بن اسماعيل ابن
 سليمان المصيصي الخالدي قال انبأنا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة بنت سعد عن سعد
 ان رسول الله قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة هارون من موسى سلا انه لا بى
 من بعدى قال ابو عبد الرحمن شعبة احفظ وليس ضعيف الحد فقد رواه عائشة بنت
 سعد ترجمه نسائی باسناد خود از لیث از حکم از عائشه دختر محمد از پدر خود سعد و قاص و تبر کرده

که تحقیق حضرت سول الله صلی الله علیه و سلم بجای در وقت حرکت بغزوه تبوک فرمود ای علی تو نزد من مرتبه هارون داری
 که نزد موسی دشت مگر اینکه بنمیری بعد من نباشد و انسانی فرموده که شعبه حافظ تری و حدیث است
 ضعیف است و این حدیث را هم عایشه دختر سعد و قاص و آیه کرده **حدیث** اخیر ذکر این حدیث **قال**
ابو مصعب عبد الله داود بنی عن الحمید بن عائشة انها قالت ان علیا خرج مع النبی حتى جاء
ثبیتة الوداع یوم غزوة تبوک وخلف علیا فقال اتخلف مع الخواریف فقال له اما ترضون
ان یتون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا ینبئ بعدک ترجمه انسانی با سند دیگر از عایشه نقل
 کرد که او گفت تحقیق علی بر آمد با پیغمبر تا آنکه بمقام تنبیه الوداع خارج شهر مدینه بود رسید و دست دشت از رفتن خود
 بغزوه تبوک و پیغمبر را خلیفه خود و والی مدینه گردید پس علی عرض کرد آیا تو مرا میگذاری خلیفه باشم و فرماندهان
 یعنی مرا و الی میگذاری در ساکنان خاندانی شهر مدینه پس پیغمبر با او فرمود آیت قرآنی مستی باینکه تو نزد
 من مرتبه هارون باشی که او دشت و عیال موسی بخلاف موسی در خلف موسی ماند سوا سی اینکه پیغمبر
 بعد من تا قیامت انصلا و ابد انبیا شد **تشریح** بدانکه ازین اخبار کثیره بعد حصول تو از سند خلافت عامه علی
 بنص جلی بر کاف صحابه و عیال آل نبوی دست آنحضرت علم و عصمت و به کمالات هارونی در علی بطور یقین
 ثابت گردید سوا سی اینکه بر علی اسم نبی و رسول اطلاق نشود چنانچه بر هارون اطلاق هم رسول و نبی اطلاق
 میشد چه این زمان نبوه ختم بر محمد بن عبد الله گردید و الا اطلاق انهم بر علی جایز بودی پس خاص با تشنا
 نبوه جمیع مراتب هارونی در علی قطعا ثابت گردید چه از مستثنی منه عام هر گاه خاص جزو واحد استثناء گردد
 باجماع اهل عربیت ثابت است که همان استثنای از جمله سابق بر می آید پس علی خلیفه صحابه است و قرآنی با اطلاق
 از عهد عصمت نبوی ثابت و واضح گردید **تنبیه** هر گاه امری شرعی بنص جلی ثابت باشد پس
 عزل انهم محتاج بنص جلی متواتر قطعی باشد و آن در اینجا اتفاق است مفقود است و لو خبر واحد هم
 نقل شده و قاعده عقلیه در حصول فقه مقرر گردیده امریکه سابق ثابت باشد پس صلوات بر ان نبوت و لزوم و بقا است
 و بعد آن استصحاب باقی تا نبوت سنانی و خلاف مدر سابق و اینجا خلافت علی هم مانع جلی قطعی است اما ثابت
 است و با استصحاب او باقی تا ظهور سنانی در میان کار و تاویل آن کار بر بدن نص و هیبت بطلان عقلا و نقل است **تنبیه** و لا تکفیر
قال للنسائی ذکر اختلاف علی عبد الله بن شریک فی
هذا الحدیث ترجمه امام نسائی فرمود در اینجا ذکر و بیان اختلاف

لفظ بر عبد الله بن شریک و این حدیث منزله ثارونی می باشد **حدیث** احد بن القاسم
 بن زکریا بن دینار الکو فی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا فطر عن عبد الله بن شریک
 عن عبد الله بن رقیو الکتافی عن سعد بن ابی وقاص ان النبی قال لعلی انت منی
 بمنزلة هارون من موسی و مراد اسرائیل عن عبد الله بن شریک عن الحارث بن مالک عن
 سعد **ترجمه** نسائی باسناد دیگر از عبد الله بن قیس فی اسعد و قاص ایه کرده که تحقق حضرت
 رسول بعلی بن موسی بود که تو زوی من مرتبه ثارون داری که نزد موسی و شریک و نسائی و موسی و کراخ حدیث
 بهمین الفاظ اسرائیل هم روایت از عبد الله بن شریک از حارث بن مالک است و قاص کرد **حدیث**
 انبیا احمد بن یحیی الکو فی قال حدثنا اسرائیل عن عبد الله بن شریک عن الحارث بن مالک قال سئلت
 مالک قال ان رسول الله عز وجل اخذ بي يميني فقال يا رسول الله
 زعمت قریش انك انما خلفت انت استقلتني و كرهت صحبتي و كني فنادى رسول الله في الناس
 ما منكم احد الا وله حاجتنا **بطلان** اما ترضون ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه
 لا بنی بعد قال علی رضیت عن الله عز وجل و عن رسول الله **ترجمه** نسائی باسناد دیگر از عبد
 بن مالک ایه کرده که تحقق حضرت رسول بقرآن توبک نست خلیفه خود کرد و این علی بن ابی طالب است
 آنکه پیشی کرد و نادیده بر او عرض نمود که ای پیغمبر و پیشگامان کرده که تو ما و بنال خود خلیفه گردانیدی
 مگر و بیدستی صحبه و معیت مرا با خود و علی گریست پس پیغمبر ندا بلند کرد و در مردم گفت ای احدی از شما
 صحابه و قرابه مگر آنکه مرا و را عاقله پس ابوطالب می باشد ای علی آیا تو رضی میشوی با اینک با من
 بر مرتبه ثارون نزد موسی سوگند اینک پیغمبری بعد من می باشد و علی عرض کرد که رضی شدم از همه
 و پیغمبر او با عطا و این مرتبه جلیلیه که با صدی از قرابه صحابه پیغمبر علی نصیب هفتاد و شش
 کرد **احدها** روز معروف باطل قریش که علی بوجهت و معیت و بنی مکر و بیدستی ثانیها
 صحابه قرابه مشافهت و بامت تا قیمت بید اینها خطاب ما منكم احد الا وله حاجتنا بن ابیطالب
 می باشد مراد آن اینست که کل صحابه و امت محتاج بسوی علی رافقه او علی امامت و مقتدر بر منظر الطاقه بنیان
 و ولایت بر آنها می باشد **حدیث** احد بن احمد بن علی قال حدثنا یحیی بن سعید قال
 حدثنا موسی الجهنی قال خلف علی بن ابی طالب و قال لها و فینی هل عندك شی من و اذ لك

ثبت قالت حدثنی اسماء بنت عمیس ان رسول الله ص قال لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا ان الله
 لا بنی بعدک **ترجمہ نسائی** باسناد خود از موسیٰ جہنی روایت کرده کہ من بر فاطمہ دختر علی ابن ابیطالب داخل
 شدم و با او گفتیم مر اوقف ساز کہ آیا زود تو چیزی از حدیث و فضل و ثبات است فاطمہ گفت بلی اسماء
 بنت عمیس روایت کرد کہ حضرت رسول صلی علی فرمود کہ تو مرتبه ہارون تری کہ نزد موسیٰ و شت سوالات
 پیغمبری بعد من میباشد **حدیث** اباننا احمد بن سلیمان قال حدثنا جعفر بن عون عن عمرو بن

الحکم قال درکت فاطمة بنت علی و هی بنتہ ثمانین سنہ فقلت لها تحفظین عن ابيک
 شیئا قالت لا و لکن اخبرتنی اسماء بنت عمیس فاسمعت رسول الله ص يقول يا علی انت
 بمنزلة هارون من موسی الا انہ لا بنی بعدک **ترجمہ نسائی** باسناد دیگر خود بخبر حدیث را از موسیٰ جہنی روایت
 کرد کہ او گفت من در یافتیم فاطمہ دختر علی را و او بسن ہشتاد سالہ رسیدہ بود پس من با او گفتم آیا
 تو در حق پدر خودت حضرت علی حدیثی حفظ کردہ فاطمہ گفت نہ و لکن خبر دادم اسماء بنت عمیس کہ تحقیق
 شنیدہ کہ حضرت رسول صلی علی تو نزد من منزله ہارون تری کہ نزد موسیٰ و شت سوالات پیغمبری بعد
 من میباشد **حدیث** اباننا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا ابو نعیم حسن هو ابن صالح

عن موسی الجعفی عن فاطمة بنت علی عن اسماء بنت عمیس ان رسول الله ص قال لعلی انت منی بمنزلة
 هارون من موسی الا انہ لا بنی بعدک **ترجمہ نسائی** باسناد دیگر از فاطمہ دختر علی از اسما روایت کرده
 کہ تحقیق حضرت رسول صلی علی فرمود تو نزد من مرتبه ہارون داری کہ نزد موسیٰ و شت سوالات پیغمبری
 میباشد **قال نسائی ذکر اخوة النبی صلی علی رضی اللہ عنہ**
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ترجمہ امام نسائی نے ہر دو اینجا بیان اخوة نبی با علی و راضی
 یافتن علی از نبی صلی اللہ علیہ وسلم **حدیث** اباننا محمد بن یحییٰ ابن عبد اللہ النیسابوری

واحد بن عثمان بن حکیم را و دتی و اللفظ لمحمد قال حدثنا عمرو بن طلحة قال حدثنا
 اسباط عن سألوا عن حکمہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما کان یقول فی حیوة رسول الله ص ان الله
 تعالی یقول افان مات او قتل نقلبتم علی عقابکم و الله لا ینقلب علی عقابنا بعد ذہدنا الله
 و الله لئن تمات او قتل نقلبتم علی عقابکم لا قلن علیہ حتی امرت ان یقتل الله از اخوة و ولیہ
 و وارثہ و از عتدہ و مزاحمتہ **ترجمہ نسائی** باسناد خود از محمد بن یحییٰ نیشاپوری و از

لا یقلب علیہ

احمد بن عثمان بن حکیم اودی هر دو اینها با سائید از عکرمه از ابن عباس آتی کردند که تحقیق علی میفرمود زندگی
 پیغمبر تحقیق الله سبحانه میفرماید مخاطب باصحاب نبی که اگر نبی بقضاء نمود مرد یا کشته شد شما بر سگروید بر
 عقب خود یعنی جوع بکفر اصلی و اولی خود خواهید کرد و علی میفرماید اینجا در ذیل این سخن قسم الطبیعت نبوة
 اصلا و ابدا بعد مرگ نبی بر سگرویم و مرتد نمیشویم بسوی عقب کفر اصلی کفر بعد از آنکه بدایت کرده باخذ و
 قسم بخدا هر گاه نبی بمیرد یا مقتول گردد و شما مرتد سگروید و رجوع بکفر اصلی عملانی مینمایید هر گینه و البته من قبل شما
 اهل ارتداد خواهیم کرد بر آنچه پیغمبر قتال کفار کرد یعنی او بر تنزل قرآن قتل کفار کرد و نهم بر تنزل تاویل
 قرآن قتل بدین اجماع گردان آنکه میر یا کشته شود و قسم بخدا تحقیق من البته برادر نبی ولی یعنی متصرف بکلمه موسی
 او و وارث او و سپهر او هم و کیت حقد از سر او از پیغمبر از گروه من او و اتق منی در همه احوال
 بمر قراب و صحابه میباشم **تشریح متناقصه چند امر است اول** قوله ان علیا یقول فی حجة الوداع **اللهم**
 در زندگی نبی بعد نزول این آیه حضرت امیر مخاطب بصحابه همین مقوله فرموده بسره رعایه سائید زندگی پیغمبر
 قسم نموده فرموده **انهم سیتقتل الناکثین القاسطین المادقین بعد علی تاویل لقان** كما قالت المشركین **علی**
 فخریه یعنی علی زو قتل میکند شکنندگان بجز آنکه طایفه حمل سر گروه آنها عایشه تا بان او طلحه و زبیر علی الله
 زبیر میباشند و قتل میکند ظالمان ستمکاران یعنی طایفه اموی و تبعه آنها را که سر گروه آنها معاویه و زبیر
 او و عمر بن حاص میباشند و قتل میکند طایفه خوارج را که سر گروه آنها ذوالشویه باث بعد از تاویل قرآن چنانچه
 من قتال مشرکان کافران تنزل قرآن کردم و شبهه طایفه اولی باین حمل و طایفه ثانیه باین سفین
 و طایفه ثالثه باین نهروان میباشند ثانی آیه انقلبتم علی اعقابکم اخبار و اعلام من الله بزبان سوال الله
 و ارتداد صحابه است و این بخش موت نبوی بوقوع آمد و علی کثرتا از جمای مرتدین سه طایفه مذکور
 بقتل آورد پس خبر مطابق بخبر بوقوع آمد پس محمد نبی صادق واجب التصدیق میباشند اشکال و شبهات چو
 قتل بلفظ تردید فرمود چنانچه مقال از اشکال باحوال میباشند و خاتم علم حضور می آرد بر تم تردید چگونه روا
 باشد **جنس المختصم** آنکه عرض درین تردید حضور مفروض در دو حاله میباشند پس باین تردید و شک در علم
 لازم نمی آید الا اینقدر ازین مفهوم شد که از دنیا بودن نبی خالی از دو حاله نیست یا نبوت یا بقتل پس حضور کرد
 معلوم را در دو حاله چنانچه ازین ذیل فاطمه و صامت و دو حاله او معلوم شد که زید گاه ذالمق و گاه ساکت است
 پس بر حالتیکه ازین دو حال نبی بر آید شما مرتد خواهید شد و حال ازین تویح معلوم میشود و تردید در علم